

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: زنی که در عده عقد می شود تحریم مؤبّد می شود، در دائم یا موقت که فرقی ندارد؟
استاد: نه فرقی ندارد.

تلمیذ: آیا دخول شرط در تحریم است یا صرف صیغه؟

استاد: جهل به حکم داشته یا نه؟

تلمیذ: جهل به حکم داشته است.

استاد: اگر دخول نداشته نه!

تلمیذ: یعنی اگر علم داشته که صرف صیغه، تحریم ابد می آورد؟

استاد: بله اگر علم باشد موجب تحریم مؤبّد است.

تلمیذ: و لو اینکه که دخول نباشد؟

استاد: بله! فرقی نمی کند چه جهل به حکم چه به موضوع هر دو یکی است.

دیروز در بحث مواقیت و انحصار احرام از مواقیت محصوره و مخصوصه که «وقتها رسول الله» عرض شد که این مواقیت همه مشخص و تعدادش هم معلوم است، هم برای افرادی که مرور بر میقات می کنند و خارج از مواقیت خمسه هستند که یلملم و ذات عرق و ذوالحلیفه و قرن المنازل و جحفه و غیرها است همین طور برای کسانی که مادون میقات تا مکه هستند که میقاتشان دویرة اهلها باشد و هم میقات برای افرادی که ذات عذر هستند که ادنی الحل است و همین طور برای حج عمره افرادی که آن هم ادنی الحل که اقرب این موارد همان حدیبیه و تنعیم و امثال ذلک تعیین شده است یا این که به واسطه نذر از منزل خودش احرام می بندد و این نذر منعقد می شود.

البته در این جا بعضی از فقها شبهه کردند که مسئله نذر یک نکته ای دارد که باید مورد توجه قرار بگیرد و آن این است که در نذر اولویت و رجحان مندور باید لحاظ شود؛ وقتی که شارع این مواقیت را واجب کرده است پس معلوم می شود که خارج از این میقات - به طوری که در روایت است - احرام در آن حرام است مثل تقدّم بر میقات یا تأخر از میقات و در اینجا ما چگونه می توانیم اولویت مندور را احراز کنیم در حالتی که شارع احرام از دویرة اهلها را در هر شهر باطل می داند. این نقض غرض است و در مندور خود آن مندور باید فی حد نفسه حداقل عمل مباحی یا عمل مستحبی باشد یا این که واجب باشد و یک اولویت ثانویه ای به واسطه نذر بر آن بیاید که نفس نسبت به اتیان آن عمل بتواند انگیزه بیشتر داشته باشد البته این کارها غلط است! بزرگان،

نسبت به این مسئله چندان موافقت ندارند که یک شخص بخواهد یک عمل واجبی را به واسطه نذر بر خودش الزامی تر کند کأنّ آن الزام شارع برای انبعاث مکلف کفایت نمی‌کند؛ باید یک قوه قهریه‌ای در این جا ضمیمه باشد - که کفاره نذر باشد - و به واسطه آن، مکلف جهت داعویت در او تقویت شود این نحو را بزرگان صحیح نمی‌دانستند و می‌فرمودند انسان نباید نذر کند در این گونه موارد.

ولی حالا اگر بود، اشکالی ندارد و از نظر ظاهر شرعا ایراد ندارد که انسان بخواهد در مواردی که حالا نفس او آن چنان نسبت به این مسئله اهتمام ندارد به واسطه بعث مضاعف و التزام مضاعف بخواهد این را بر خودش ملزم کند. فقط در یک جا است که می‌گویند رجحان نذر به واسطه خود این نذر حاصل می‌شد که عبارت است از صوم استحبابی است - نه وجوبی - یعنی صوم استحبابی در سفر که خود نذر در این جا لازم نیست اولویت داشته باشد بلکه اولویت به واسطه خود نذر در این جا حاصل می‌شود. اشکالی که در این جا شده است که باید نذر رجحان داشته باشد در مندور و در این جا فاقد رجحان است، می‌شود گفت که همین مسئله در مورد صوم شهر رمضان در سفر هست که صوم در سفر این خلاف شرع است و حرام است و در این جا با وجود حرمت صوم استحبابی در سفر شارع در این جا به واسطه نذر او را مقید کرده است و تخصیص زده است و اولویت را به واسطه نذر در این جا به وجود آورده است؛ یعنی همان اولویت انبعاث داعی، چون در مکلف، قبل از تکلیف باید آن حیثیت اولی و حیثیت التزام داعویت باشد که در این جا به واسطه نذر حاصل می‌شود

جواب در این مسئله هم همین است شارع وقتی که مواقیت را مشخص می‌کند چه اشکالی دارد که به واسطه نذر تخصیص بزند و مقید کند و آن نذر از دویره اهلها را در این جا بخواهد موجب وجود اولویت کند و این نذر در این جا محقق می‌شود.

اگر ما روایت نداشتیم این یک مسئله دیگر بود ولی وقتی که ما روایات داریم ظاهرا هم از امیرالمؤمنین روایت هست و هم از امام صادق که شخص می‌گوید من در کوفه هستم و نذر می‌کنم که بیایم در این جا حضرت می‌فرماید: که باید نذر کند از آن جا و یا این که شخصی نذر می‌کند برای این که حرکت کند و ماشیا این راه را طی کند و بعد به معبری عبور می‌کند - سفینه و امثال ذلک - باید در آن سفینه بایستد، مشخص است که در عربستان سفینه نبوده که بخواهد با سفینه طی کند بلکه خارج از عربستان بوده و این نذر منعقد شده است که ملزم بوده که معبر را به وسیله سفینه و امثال ذلک طی کند در عربستان رودخانه پیدا نمی‌شود چه برسد به دریاچه یا بحر یا امثال ذلک که حضرت در آن جا می‌فرمایند باید قائما آن راه را طی کند که خلاف نذر نباشد. اینها مواردی است که دلالت بر جواز می‌کند علاوه بر این که اولاً بالاخره خود نذر با این کیفیت موجب صعوبت بیشتر است که شخص بخواهد از منزلش مُحرم باشد و در عالم خودش که آن کیفیت مشی را اختیار

کرده است یا فرض کنید که وجود در احرام را اختیار کرده است طبعاً صعوبت بیشتری را متحمل می‌شود تا کسی که یک ماه در احرام باشد یا پانزده روز یا ده روز از مدینه تا مکه در آن زمانها مگر چقدر راه بود؟ یک هفته حداکثر یا کمتر این راه طی می‌شده است ولی اگر بخواهد از کوفه حرکت کند باید این فرصت بیشتری داشته باشد.

ثانیا می‌خواهد آن حالت احرام را بیشتر در خودش نگه دارد و به آن نورانیت احرام می‌خواهد متنور شود و می‌خواهد از آن انارهٔ احرام مستنیر شود این خودش یک مسئله است متأسفانه امروزه ما این مسائل را اصلاً توجه نمی‌کنیم و نمی‌دانیم که این مطلب چیست که انسان هر چه بیشتر در احرام بماند، آن افاضات و الطاف الهی بر او بیشتر خواهد بود. اصلاً خود «در احرام بودن» انسان را در آن فضا قرار می‌دهد ولیکن ما امروزه پیوسته مترصد هستیم در اولین فرصت این اعمال عمره یا حج به اتمام برسد و از احرام خارج شویم! غافل از این که فیض بزرگی را از دست می‌دهیم چه الزامی هست بر این که انسان همان روزی که احرام دارد به اعمال برسد بگذارد فردا برود پس فردا برود، برود در مسجدالحرام بنشیند - البته نباید طواف کند اول باید طواف احرام را مقدم کند - یک روز بعد برود دو روز بعد برود، چند روز بعد برود نیازی به این الزام انجام دادن فوری نیست. اما فرض این است که حالا می‌خواهد زود انجام بدهد و برود.

این استحبابی که داریم برای تلبس به احرام بین عمره تمتع و بین حج تمتع این مسئله عجیبی است که از همین نکته نشأت می‌گیرد گرچه انسان در همان موقع تقصیر کرده و از احرام بیرون آمده است ولیکن تلبس به لباس احرام آن اثر را در او استمرار می‌بخشد و این یک مسئلهٔ ملموسی است؛ کاملاً محسوس است که انسان بعد از لباس احرام می‌بیند آثار هست ولی همین که لباسش را عوض می‌کند می‌بیند حالش عوض می‌شود. همین که لباس را درمی‌آورد و لباس دیگری می‌پوشد! به خاطر همین ائمه علیهم السلام فرمودند که باید - نه به معنای باید الزامی بلکه استحبابی - این طور باشد که در عمره تمتع انسان گرچه تقصیر می‌کند ولی در همان حال و هوای عمره خود را به حج بچسباند و وصل کند این دو جهت را با یکدیگر گرچه عمره اسمش عمرهٔ تمتع است و موجب اباحهٔ آن امور محرمة در حال احرام است ولی این منافات ندارد با این که تلبس به لباس احرام انسان را در این وضعیت و در این حال و هوا قرار می‌دهد تا این که انسان دوباره احرام برای حج ببندد و به آن جا برود.

از این مشخص می‌شود که چقدر واقعا این بزرگان به فکر ما بودند؛ یعنی به فکر استفادهٔ بیشتر مکلف از حج بودند دقیقاً بر خلاف آن چه که ما الان می‌خواهیم اعمال کنیم و به مردم هم می‌گوییم و آنها را دعوت می‌کنیم یعنی دقیقاً ما الان در نقطهٔ مقابل با فرامین و دستورات ائمه هستیم و این مسئله مسئله‌ای است که فردای قیامت دامن ما را خواهد گرفت! به چه حسابی ما بیاییم و یک بنده خدایی را از رسیدن به این نورانیت محروم

کنیم؟! هستند افرادی که اینها نه ادعایی دارند و نه تظاهری دارند مطلبی را بشنوند ترتیب اثر می دهند، ما چه حقی داریم شرعا از نقطه نظر تبلیغ و داعویت که یک بنده خدایی را از موهبت الهی محروم کنیم وظیفه انسان این است که مسئله را بگوید حالا یکی نمی خواهد قبول کند.

بنده یک شخصی را در منی راهنمایی کردم می آمدند سوال می کردند که آقا حج ثانی و ثالث حلق ندارد؟ گفتم چرا آنها هم حلق دارد می گفت که آقا این طرف و آن طرف نوشته است که ندارد گفتم بله الزامی نیست و الزام ندارد مانند حج اول - در حالی که حج اول را هم بعضی می گویند آن هم الزامی نیست - ولکن من از بزرگان شنیدم که (از روی کلام آنها نمی تواند انسان عبور کند) کسی که حج انجام بدهد و حلق نکند نورانیت حج در او ظاهر نمی شود و به همین جهت است که ما می بینیم ائمه حتی در حج مکرر هم امر به حلق می کنند و الا می فرمودند یا حلق یا تقصیر، همانگونه که در مورد عمره مفرده یا عمره تمتع می فرمایند تقصیر کند البته در عمره تمتع حتما باید تقصیر شود و اگر حلق شود باید شاة ذبح کند، چون باید حلق را بگذارد برای منی ولی در عمره مفرده انسان مخیر بین حلق و تقصیر است می خواهد حلق کند و می خواهد تقصیر کند هر دو تفاوتی از این نظر ندارد، گرچه حلق اولی است و اولویت دارد ولی انسان با تقصیر هم در عمره مفرده از احرام می تواند خارج شود ولی در مورد حج روایت نداریم اکثر روایات ما حلق است و بعضی می گویند اگر نمی تواند تقصیر هم می توانی بکنی فرض کنید که شخص رفته لابد به امام خیلی اصرار کرده که بنده در فشار نفس هستم و احتیاج دارم! از این موارد که دیدیم آن موقع هم بوده است نفس، نفس است دیگر. آقا نمی شود ما حلق نکنیم؟ آقا سرمان درد می کند! وقتی گفته می شود باید حلق کنی می گوید حالا می شود راهی پیدا شود؟ - حالا چه شده است - ما تازه ازدواج کردیم و از این تصمیم، مخدره مجلله مطوله و مکرمه خوششان نیاید - خوب نیاید که نیاید - اصلا دنیا به هم می خورد! آسمان به زمین می آید! زلزله می شود همه چیز به هم می ریزد ولیکن حالا می گویم بدش می آید یک مدتی می گذرد و بعد انشاءالله مسائل اصلاح می شود.

امام هم به همین آدمها گرفتار بوده است لذا می گوید خیلی خب! برو تقصیر کن. ولی اکثر روایات می گویند: حلق! حلق! این به خاطر همین قضیه است ما نمی فهمیم علت حلق را و علت تقصیر را همین طور می گوئیم یا حلق کند یا تقصیر کند.

روی چه علتی ما نباید به مردم بگوئیم این مسائل را؟ چرا از آن چه که مورد تأکید ائمه است در این مسائل ما مردم را محروم کنیم باید به مردم بگوئیم.

بنده خدایی چند سال پیش که ما مشرف بودیم با ما بود، سه یا چهار سال قبل بود، ما رفتیم با ایشان که - از دوستان است ولیکن خیلی هم با او ارتباط نداریم و اظهار محبت می کند و مرد خوبی است - به منی رفتیم ایشان گفت که آقا حالا ما سفر اولمان است حتما باید سرمان را حلق کنیم؟ گفتم بله آقا باید حلق کنید گفت

آخر من می‌خواهم بعد از حج به انگلیس بروم! گفتم مگر با سر حلق شده نمی‌توانید بروید؟ گفت چرا. گفتم چه اشکال دارد؟ اتفاقا الان مد شده است می‌گویند همه آن طرف سرشان را می‌تراشند و حلق می‌کنند نمی‌دانم برای چه می‌کنند ولی شما خیال می‌کنی که یکی از آنها هستی خلاصه چه اشکال دارد حلق کنید؟ نشست بنده خدا با خودش این طرف و آن طرف کرد و گفتم من شنیدم از مرحوم پدرمان رضوان الله علیه که فرمودند کسی که در حج سر خود را حلق نکند آثار حج در او ظاهر نمی‌شود حالا خود دانی و این بنده خدا رفت در فکر و چیزی نگفت وقتی که ما رفتیم در خیمه و نشستیم بودیم تقریبا یک ساعت و آندی گذشته بود و دیر شده بود چون بایستی که اول ذبح باشد آمد و دیدم که سرش را تراشیده گفتم به به حالا پیدا شد حالا فرق کردی و آثار نورانیت حج مشخص شد گفتم اول کاری که می‌کنی سجده شکر به جای می‌آوری سجده کن جلوی من سرش را گذاشت گفتم سجده شکر که خداوند تو را موفق کرد که این حج با این خصوصیت نصیب تو بشود اگر توفیق خدا نبود بنده که هیچ صد دفعه امام صادق هم به تو می‌گفت گوش نمی‌دادی! می‌گفت می‌خواهم بروم انگلیس، انگلیس بر وزن هنکلیس که بعضی او را مادر اسلام شمرند مادر دوم و سوم دنیای اسلام آن جا باید فعالیت علمی تحقیقی اسلامی کرد. انگلیس بر وزن هنکلیس، هنکلیس به یک مارماهی می‌گویند واقعا هم مارماهی است این کشور؛ به هر طرف بخواهی می‌چرخد خدا لعنت کند این غرب را و این دول استعماری را که با چه شیطنتی و با چه موقعیتی و با چه وضعی می‌آیند و افراد نادان را آن چنان به استخدام درمی‌آورند که گویی اصلا هیچ خبری و هیچ اثری ندارند و نداشتند و همان کاری را انجام می‌دهند که دقیقا آنها برنامه ریزی کردند و دارند آن ضربه‌ها را وارد می‌کنند. خیلی باید هوشیار بود. یک روایتی از امیرالمؤمنین هست که انسان بصیر به زمان، قضایا و مسائل او را دچار انحراف و خلط نمی‌کند.

بصیر این نیست که فقط آدم روزنامه بخواند و رادیو گوش بدهد بلکه باید بفهمد، نقشه‌ها را بفهمد و کلک‌ها را بفهمد و برنامه‌ها را بفهمد کاری انجام می‌دهند که انسان را وادار به یک عکس‌العملی بکنند می‌گویند آفرین حالا! رسیدیم به آن چه که خودمان سالیان سال هم نمی‌توانستیم انجام بدهیم حالا شخص دارد با دست خودش دارد جلو جلو می‌رود. بابا بایست این قدر هم نمی‌خواستیم یک دهم آن کافی بود نه دهم اضافه به ما دادی خیلی ممنون هستیم! خلاصه اینها خیلی موذی هستند و به نظر حقیر تا کسی متصل به غیب نباشد از نقشه خناسان و وسوسه آن شیاطین نمی‌تواند در امان باشد (یوسوس فی صدور الناس) این عجیب است! می‌آید و در دل‌های افراد وسوسه ایجاد می‌کنند در دل‌های افراد وسوسه ایجاد می‌کنند؛ آنها را وادار به واکنش می‌کنند و این واکنش دقیقا مورد نظر اینها است! اینها می‌خواهند به همین نقطه برسند تا این که به مطلوب برسند خیلی برنامه‌عجیبی است این مسئله هست که گفتم خدا را سجده شکر به جا بیاور که موفق شدی و خداوند به تو توفیق داد! این که الان آمد و تمایل تو را از این نقطه به نقطه دیگر بر گرداند که بود؟ که این

تمایل را در تو عوض کرد؟ که بود که این میل به تقصیر را تبدیل به میل به حلق کرد؟ این خدا بود، خدا آمد این کار را انجام داد و باید شکر کنی در حالی که بنده خودم اطلاع دارم در یکی از همین سفرها که مرحوم والد رضوان الله علیه مشرف شده بودند به حج، بعضی از اطرافیان خود ایشان عجیب است که جرأت امر کردن به اطرافیان نداشتند. بعضی از اطرافیان خود ایشان! عکسشان هست که همین قضیه برای آنها اتفاق افتاد و آنها حلق نکردند! و قطعاً من می دانم و به ضرس قاطع اعلام می کنم - و هر کسی غیر از این هم بگوید، قطعاً می دانم که باطل است چون من رأی ایشان را می دانم، مرام ایشان را می دانم، - که ایشان اجازه نسبت به این قضیه قطعاً نداند گفتند خودتان می دانید اجازه نمی دهند یک وقتی شخص می آید که آقا نسبت به این قضیه چه کنیم؟ می گویند که حالا خودتان می دانید و امثال این عبارات: شما می توانید می گویند آقا گفته است که می توانید آقا گفته که اشکال ندارد! می توانید! با این «آقا گفته» دیگر هر کاری می کنند یک وقتی بزرگان می گویند که «آقا ما نمی دانیم، اختیار با شما است» خوب اگر آقا نظرش خلاف بود می گفت پس معلوم است این هم اجازه است خلاصه قرار است یک جوری به آقای بیچاره بچسبانیم دیگر! بالاخره چاره نداریم! به یک طریقی بچسبانیم. یکدفعه آدم در این جا می گوید آقا مسئله به خود شما ارتباط دارد من در این مسئله دخالتی ندارم به هیچ نحوی هر چه بالا و پایین، انسان هم نمی تواند بگوید که نکن آقا این کار را انجام نده! این اشکال دارد. طرف مقابل هم می خواهد انجام بدهد لذا می رود انجام می دهد یکدفعه می بینی ده سال بعد، پانزده سال بعد، یک جا قضیه با مشکل مواجه می شود مسئله گیر می کند آن وقتی که من می گویم خودتان می دانید مربوط این موقع است بعد یک جا پیدا می شود که مسئله ربط پیدا می کند با آن مطلبی که در آن مسئله مطرح شده است، هر کسی همین طور است (بل انسان علی نفسه بصیره) انسان بر نفسش بصیر است بزرگان هم همین طور بودند این طور نبود که بخواهند اجبار کنند من هم به آن بنده خدا اصرار نکردم گفتم که چون شما رفیق من هستید و الان من در حال احرام هستم من نمی توانم آن پیام اولیاء و بزرگان را در این موقعیت از شما دریغ کنم، همین طور صریح، خود دانید! آن مسئله را من می گویم که وظیفه من این است. مطلب این است. تمام شد نه اینکه برو تقصیر کن و فرقی ندارد! گفت: حالا نظر شما؟ گفتم من حرفم را زدم من حرفم این بود خود بنده هم در این مسئله نظرم این است شما می بینید که یک نفر نه ادعا دارد نه سواد و علمیتی دارد، ولی اخلاص دارد صفا دارد می آید انجام می دهد اما یک نفر که مدعی است علمیت دارد خودش را هم برتر و بالاتر می داند انجام نمی دهد آن وقت، کدام یک از این دو به قرب خدا، نزدیک تر هستند؟ آن مدعی نزدیکتر است یا این؟ خوب واضح است که این نزدیکتر است! آیا بایستی یک عنوانی شخص داشته باشد که با آن عنوان، حساب خودش را از بقیه جدا کند؟ عمل است دیگر! وقتی دارد این عمل می کند دارد این مسیر را طی می کند، معلوم است که این رفته دیگر نزدیکتر است دیگر شکی در این قضیه نیست علی کل حال باید از خدا بخواهیم.

ائمه هم همین طور بودند دیگر! آنها هم در مقام بیان حقیقت، با ملاحظه شخصیت مقابل، دارای محذور می شدند با افراد گیر می کردند. می آمدند اصرار می کردند؛ یعنی این جریاناتی که برای ما پیدا می شود را مسئله شمس الفقاهه می گویند اگر یک فقیه به نحوی باشد که صاف و بدون تأمل، عین دیوار به روایت نگاه می کند، این جا فرمودند نمی شود آن جا فرمودند می شود پس بنابراین هر کسی می خواهد می شود هر کسی نمی خواهد نمی شود پس مسأله تمام شد رفت و حکم به جواز می دهد ولی اگر قرار باشد بگوییم وقتی که شخص دارد می آید به حضرت می گوید آقا من در حج دوم چه کنم می فرماید حلق کن! خوب اگر قرار باشد حکم حلق و تقصیر یکی باشد می گوید حلق یا تقصیر کن امام وظیفه اش بیان حکم و بیان مصلحت مخاطب است - البته اگر محذور در میان نباشد - چرا امام نمی فرماید تقصیر و در بعضی جاها می بینیم با کراهت می فرماید تقصیر؟ چه قضیه ای این جا هست؟ این را باید مجتهد، اجتهاد کند مستنبط باید این مسئله را استنباط کند؛ اول برای خودش و بعد هم برای آن کسی که دارد می گوید، باید بگوید که این «ایتام آل محمد» پس چه کسی باید به این «ایتام آل محمد» حکم را بگوید؟ کی باید این کار را بکند؟ امام صادق که ۱۴۰۰ سال پیش بوده است الان که نیست! پسرش هم امام زمان که در میان ما حاضر نیست. ما باید چکار کنیم؟ با همین مسائل باید گفت که «آقایان! بین عمره و بین حج، مستحب مؤکد است که لباس احرام را درنیاورید» و حالا کار بر عکس است می گویند باید دربیاوری! که متحدالشکل بشویم همه! مگر این جا نظام وظیفه است همه متحدالشکل بشوند؟ مگر به چپ چپ و به راست راست است؟ مثل این که اصلا خیلی اوضاع قاراش میش شده است! خیلی شیر تو شیر شده است.

مستحب است که شخص حاج، بین عمره و بین حج لباس را درنیاورد؛ در همان لباس باشد. این چه قضایایی، چه مسئله ای است که آقا می گوید نخیر! باید دربیاوریم و متحدالشکل بشویم و آن یکی حرف دیگر! چرا نباید افراد باسواد در میان مردم باشند چرا نباید از افراد خبیر به مسائل استفاده شود آخر چرا؟ چرا نباید مسائل به سمت واقعی خودش سوق داده شود و گرفتار مطالب دیگر و قضایا و از این گونه مطالبی که واقعا انسان می بیند آن حجی را که برای افراد امنیه بوده و آرزو بوده و چه بوده، بعضی ها با یک مطالبی با یک مسائلی می آیند آن را قاطی می کنند، خلط می کنند.

یک وقتی من در جایی بودم در یکی از همین سفرها که مشرف شده بودیم - سفر قبل از این سفر اخیر ظاهرا بود، سفر سه یا چهار سال پیش که دو سال قبل از این سفر اخیر رفته بودیم - در یک واقعه ای خیلی من از نظر روحی ناراحت شدم و گفتم واقعا چه اوضاعی شده گفتم خدایا این وضعی که پیش آورده اند، این را در پرونده و ثوابش را برای آنها می که این مطالب را درست کردند بنویس که حج ما را خراب کردند وضع ما را به هم ریختند اوضاعی عجیب تا دوباره بیاید درست شود، صحیح شود، چه شود، آخر یعنی که چه؟ یعنی وضع

ما واقعا این است؟ این قدر باید نسبت به مسائل، دید مادی داشته باشیم اصلا فراموش کنیم که یک حالی هم در این جا هست، یک انابه هم در این جا هست، یک حساب و کتابی هم در این جا هست، خلاصه این دیدگاه را می بینید، تأکید دارم که دیدگاه فقهی ما نباید دیدگاه ماده گرایانه باشد.

اتفاقا این مسئله را در همین جلد سوم اسرار ملکوت داشتم می نوشتم که چطور یک انسان در دیدگاهش نسبت به مسائل اسلام نباید دیدگاه مادی باشد و آن دیدگاه اگر مادی باشد دیگر می آید مبانی را بر همین اساس وفق می دهد، بر همین لحاظ تطبیق می دهد، نگاه می کند ببیند که این مسئله اسلام در این جا از نقطه نظر دیدگاه مادی چه توجیهی می تواند داشته باشد! فقط دنبال این می گردد که توجیه مادی پیدا کند! در بعضی موارد نتواند وجهی پیدا کنند شاید اصلا قبول نکنند شاید مسئله را نپذیرد و قبول نکند که آن جا چه مطالبی پیش می آید علی کل حال، در قضیه ابوحنیفه در آن جا یک همچنین به اصطلاح مسائلی چون ابوحنیفه برای خودش مخالف بود با منصور دوانیقی البته یک وقتی آنها از او استفاده می کردند کار می کشیدند به نفع خودشان ولی بعد مخالف شدند بالاخره یک روز موافقت است یک روز مخالفت است مگر ما الحمدلله ندیدیم و نمی بینیم دیگر آنهایی که یک وقتی با هم رفیق بودند و هم سفره‌ای، بعدا در مقابل هم چنان قرار گرفتند که گویی انگار نه انگار سابقه دوستی و آشنایی در میان بوده و این او را متهم، او این را متهم، این و همینطور آن دو روز است که گذشته از همان بساط عیش و نوش هنوز خیلی قدیمی نشده است دنیا همین است واقعا عجیب است دنیا همین است روایت است از امیرالمؤمنین - ظاهرا - از پیامبر یا امیرالمؤمنین است که «اگر رفاقت و دوستی، روزی برای دنیا باشد همین دنیا روزی این رفاقت را تبدیل به خصومت خواهد کرد ولی اگر برای خدا باشد استمرار پیدا می کند» رفاقت مال چیست؟ مال دنیا، دو نفر با هم شریک هستند بر اساس شرکت است که با هم رفیق شدند خوب فردا سر یک قضیه می زنند بر سر همدیگر و می شوند دشمن خونی! آن که تا دیروز داشت تعریف و تمجید می کرد اکرام و احترام می کرد فردا می گوید نه فلانی هم این طوری که می گویند، نیست نه من چیزهایی می دانم که چطور؟ تا به حال نمی دانستی تا به حال معلوم نبوده؟ با اینکه فرقی هم نکرده بیچاره همان است همان طرز فکر را دارد همان صحبت را دارد همان روش را دارد همان مرام را دارد رفاقت، رفاقت از چه نوع بوده؟ دنیا بوده است بر اساس دنیا بوده است، رفاقت الهی نبوده است اگر رفاقت الهی باشد حتی اگر برگردد آن کلمات، کلمات سنجیده شده‌ای خواهد بود نه نسنجیده.

مشخص است و دیدیم که روزگار بر همین مسئله بوده است و چه مطالبی و چه مسائلی در این جا بوده است و چه قضایای جالب این جا است که همان افرادی که الان آنها ندای عدل و داد و اعتراض بر علیه مسائل را سر می دهند همان آنها می بودند که آن موقع بدتر از بقیه بودند عین آنها! و همان زمان ما می گفتیم که اینها چه هستند و چه هستند و امثال این حرفها. همین ها بدتر بودند در آن موقع در آن وضعیت و در آن موقعیت به

همین کیفیت بودند و کسی حرف نمی‌زد و کسی کاری نمی‌کرد حالا که ظروف عوض شده، اوضاع عوض شده یکی یکی می‌گویند این آن جور بود این جور بود و چطور؟ آن آن جور بود کسی نمی‌دانست! الان می‌دانند این آن قسم بود این طور بود این فلان بود همه مثل هم هستند همه عین هم هستند همه با هم هستند فردا دوباره یک قضیه اتفاق می‌افتد همه دوباره آشتی می‌کنند.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی‌ای با موسی‌ای در جنگ شد

چون که این رنگ از میان برداشتی موسی و فرعون کردند آشتی

حالا مولانا در یک عالم دیگر دارد می‌گوید ما این را دنیایی می‌کنیم این مربوط به جنبه توحید تجرد است. بله فردا آمدند گفتند که آقا بیا با هم یک بنایی بگذاریم و مسئله را طرح کنیم. به به! یکی از یکی بهتر و این می‌شود سلمان و آن می‌شود عمار و آن می‌شود مقداد و خلاصه در سر سفره می‌نشینیم و با همدیگر رفاقت می‌کنیم، رفاقت خیلی خوب است این قدر این رفاقت خوب است چون در رفاقت آدم بیشتر بهره می‌برد، خیلی بیشتر نصیبش می‌شود. با مخاصمه که چیزی گیرش نمی‌آید. وقتی دو نفر رفیق شوند دیگر وای به حال بقیه، وقتی رفیق شوند در رفاقت وحدت است در رفاقت الطاف پروردگار است مغز خوب به کار می‌افتد و چطوری این یکی بهره‌بردار از فیوضات الهی و ...

این‌ها چیست؟ داستان دنیا است این داستان دنیا برای همه ما عبرت است برای همه ما این قضیه عبرت است که بدانیم و بفهمیم و این واقعیت دنیا را تشخیص بدهیم. واقعا یک زمانی بود که یکی از همین‌ها در جریان آبرویی که از یک مؤمن رفته بود و بنده از آن مطلع بودم و این شخص آن مسئله را انتشار داده بود سابق، همین‌هایی که الان ادعا می‌کنند و برای دیگران وظیفه تعیین می‌کنند که باید چه کرد و چه کرد، همین فرد از آقایان مسئولیتی داشت و آن شخص رفته بود گفته بود که شما این را انتشار دادید آبروی این رفته است آخر این کذب است این تهمت است رفتند افراد تحقیق کردند دیدند مسئله این طور نیست جواب دادند: اگر ما بخواهیم حرفمان را پس بگیریم به موقعیت ما برمی‌خورد، موقعیت و اعتبار ما زیر سوال می‌رود! عجب! خیلی خوب! تو آبروی مؤمن را می‌بری مسئله نیست ولی موقع برگرداندن و اعاده حیثیت، آن بهانه می‌آوری! خدا می‌گوید خیلی خوب اشکال ندارد ما بلد هستیم می‌گذاریم می‌گذاریم این نان را در تنور بماند خوب پخته شود برشته شود درست وقتی کاملا آماده شد، می‌کشیم بیرون حالا هی داد بزن هی فریاد بزن یادت رفته است یادت رفته است؟ که خودت چکار کردی؟

در همین دنیا می‌آیند نشان می‌دهند به انسان، کاری به آخرت ندارد حالا این باید برود آخرت جواب پس بدهد این باید علاوه بر مکافات دنیا، برود آخرت جواب پس بدهد ولی در همین دنیا می‌آیند نشان می‌دهند که در پس این مسائل در پس این فریادها و این اعتراضها چه باطن‌هایی خفته! که کسی خبر ندارد.

آیا نیت شما خالص است برای این مسائل؟ یا خودتان مثل بقیه و بقیه هم مثل شما همه یکی است شکلتان فرق می‌کند یکی عمامه دارد یکی ندارد و یکی ریش دارد و دیگری ندارد. همه در یک وادی در یک مسیر حرکت می‌کنند همه در یک سبیل هستند. واقعا خدا انسان را نجات بدهد و حفظ کند از این قضیه.

خلاصه مسئله به این کیفیت است که در نذر، خود آن مندور ممکن است به واسطه نذر مشروعیت و رجحان پیدا کرده باشد. این ایرادی که در این جا توسط بعضی فقها بر این مسئله وارد شده است - هر چند ما می‌خواستیم راجع به محاذات میقات صحبت کنیم ولی افتادیم در این قضیه نذر و این مطالب - این مطلب مورد خدشه است به جهت این که در این که نذر باید به امر حرام تعلق نگیرد یا به امر مکروه در این شکی نیست ولی صحبت در این است، جایی که شارع خودش تصریح دارد بر انعقاد نذر از «دویره اهلها» دیگر از بحث خارج است، از مسئله خارج است از قضیه خارج است زیرا خود شارع به واسطه اجازه این را تخصیصا از مسئله خارج کرده یا تخصیصا خارج کرده است.

تخصیصا خارج کرده است به جهت این که در تخصیص وجود خود ملاک - که باعث برای انبعاث داعویت است - خود ملاک وجود عینی دارد و وجود خارجی دارد ولی در مسئله تخصیص ملاک برای خروج غیر از ملاک برای دخول موضوع در حکم است و اشمال حکم. وقتی که مولا می‌گوید «اکرم العلماء» در این امر مولا، زید هم داخل درحیطه «علما» است ولکن به خاطر جهت دیگری که حیثیت تقوا باشد می‌گوید «الا زیدا» زید آن ملاک برای اشمال تکلیف را دارد ولی در این جا به واسطه حیثیت دیگری از تحت اشمال و صدق این عنوان خارج است. این دو بحث است. ولکن در مسئله تخصیص خود آن ملاک در اینجا منتفی است یک وقتی می‌گوید «اکرم العلماء الا زیدا» یعنی این زید علم ندارد نه این که علم دارد و تقوی ندارد این که خیال می‌کنی قلبی و دروغین است. دکور علم را درمی‌آورد و سر را مانند علماء تکان می‌دهد و در ظاهر تقلید می‌کند حالا شما خیال می‌کنی عالم است.

می‌گویند یکی از آقایان که فوت کرده و به رحمت خدا رفته است - مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی - که ایشان خیلی جثه ضعیفی داشت رفته بود در مجلسی دیده بود یکی از آقایان در آن مجلس است و خلاصه از نظر عمامه بگویی دو برابر عمامه این است چون خود عمامه مرحوم آقا سیدابوالحسن کوچک نبود، طرف از نظر هیکل و خصوصیات و اشمال بر ظواهر، خیلی جذاب و ایشان نشسته بود و با خود می‌گفت ای داد بیداد ما دیگر حرف نمی‌توانیم بزنیم. خودش را جمع و جور کرد تا این که یک سوالی پیش آمد و آن فرد لب به سخن گشود. یکدفعه گفت آخ راحت شدم دید ای بابا آن شخص حمال است برداشته عمامه سرش گذاشته و عبای خاشبه پوشیده و به زیّ اهل علم و اهل فضل خودش را درآورده. گفت آخ راحت شدم. راحت شدن را از ته دل و عمق باطن گفت. - راحت شدن ندارد بابا، بنشین، حالا مگر قرار است هر جا که بروی به تو

احترام بگذارند؟ این هم یک مسئله‌ای است. مگر قرار است که هر جا بروی تو را بالای مجلس بنشانند یکدفعه هم برود پایین بنشیند مگر قرار است هر جا برود از او سوال کنند؟ حالا از یکی دیگر سوال کنند این چه رسم و قراری است؟ حالا هر کسی که می‌خواهد باشد شام و نهارت را بخور و برو به مستحبات برس - این مسئله یکدفعه به نحو «اکرم العلماء الا زیدا» است این زید اصلاً عالم قلبی است این خروجش در اینجا خروج تخصصی است گرچه ملاک برای اخراج در این جا ذکر نشده است ولی در این جا می‌گوید «هو لیس بعالم» در این جا جنبه تخصص پیدا می‌کند. یک وقتی خود ملاک در این جا وجود دارد در این جا دیگر ورودش هم می‌شود ورود تخصص.

در نذر وقتی که شارع به ما می‌گوید که «یحرم الاحرام قبل المیقات و یحرم الاحرام بعد المیقات الا من دویرة لاهلها او لصاحب عذر یجب الاحرام من ادنی الحل او الی الجحفه» در «موارد متعدده» او «محاذاة» در کنار این که نفس ملاک برای احرام بعد المیقات به واسطه آن حیثیت دیگر منعقد است در همین جا شارع می‌گوید این احرام در این جا به واسطه نذر داعویت و ملاک برای حکم را به خود می‌گیرد، این چه اشکال دارد؟ پس بنابراین این اشکالی که «بعض من الفقها معاصرین» در این جا کرده‌اند که در نذر باید رجحان داشته باشد و اولویت منذور باید داشته باشد این در این جا اشکال ندارد و در نذر می‌تواند انجام بدهد اشکالی که در مسئله میقات هست نسبت به آن رفقا فکر کنند، در این که در مسئله محاذاة با میقات. ما یک روایت بیشتر نداریم که البته مشابه آن هست ولی معلوم می‌شود که هر دو به یک اصل برمی‌گردد و هر دو روایه، یکی بوده است و این است که حضرت امام می‌فرمایند «من اقام بالمدينة شهراً» این نکته ای است که انسان را در فکر فرو می‌برد که در این روایت می‌فرماید کسی که یک ماه در مدینه بماند «ثم بدا له ان یخرج من غیر طریق ذی الحلیفه یجب ان یخرج ستة امیال فلیحرم من محاذاة ذی الحلیفه أو مسجد الشجرة» نکته این است: قیدی که حالا اولاً راجع به مدینه است آن را ما می‌توانیم صرف نظر کنیم که حذف قیود و اینها به واسطه وحدت ملاک و مناط اشکال ندارد و همین طور نسبت به خود میقات هم می‌دانیم فرقی بین مواقیت نیست چه ذوالحلیفه باشد چه جحفه باشد، تفاوت ندارد حالا اگر کسی در جحفه انجام داد آیا نمی‌شود و فقط اختصاص به مدینه دارد؟ این را می‌توانیم تا حدودی اغماض کنیم ولی این قیدی که در اینجا امام به عنوان «من اقام شهراً» هست این قضیه تا حدودی دست و بال ما را می‌بندد که این محاذاة با میقات بودن چرا امام در این جا «من اقام بالمدينة شهراً» گفته است. حضرت گفته کسی که در مدینه است و «ثم بدا له ان یخرج و ان یأخذ طریقاً غیر طریق ذوالحلیفه» اگر این طور باشد دیگر اقام در این جا معنا ندارد. این مسئله ای است که نیاز به دقت دارد راجع به این تأمل کنید تا ببینیم این مشکل قابل حل است یا این که مطلب فرق می‌کند.

ایشان وقتی این مقاله را نوشتند، همان موقع دادند ما خواندیم راجع به کفایت محاذات از میقات ولی

بعد دیگر من نسبت به آن دسترسی نداشتم و می‌خواهم نظر ایشان را در این قضیه بدانم که ایشان روی چه نقطه‌ای در این جا تکیه دارند چون مسئله محاذات از میقات یک قدری در آن اشکال هست و باید این اشکالات حل شود و استدلالی که کردند را فردا عرض می‌کنم، نسبت به ادله‌ای که فقهاء آوردند، همه آن ادله مخدوش است و فقط خود روایت باقی می‌ماند که آن هم باید ببینم که تا چه اندازه می‌تواند دلالت داشته باشد و برش داشته باشد.

واقعا آدم بعضی وقتها می‌بیند چه استدلالات موهن و بی‌اساسی شده. برای محاذات میقات تمسک به برائت کرده است، آخر چگونه این جا برائت جاری است؟ واللّه من نمی‌دانم دیگر این اصل عدم برائت از ذات آخر این جا چه ارتباطی دارد؟!

اتفاقا بحث قضا و قدری که مرحوم آخوند مطرح کرده است، خیلی بحث مهمی است منتهی به نتیجه نمی‌رسد خیلی بحث خوب و شیرین و با فایده‌ای است ولی همان طوری که تا به حال صحبت بود به نظر می‌رسد که یک مباحث ناقصی وجود دارد، مرحوم میرداماد راجع به کیفیت قضای علمی و عینی و همین طور قدر عینی مباحث خیلی عالی دارند. بسیار بسیار خوب.

تلمیذ: راجع به تعزیه خوانی، حکم آن چیست؟

استاد: تعزیه، اشکال ندارد!

تلمیذ: کاروان اسرا را این جا درست کرده اند به صورت امام سجاد و اینها می‌خواهم ببینم اشکال دارد؟ استاد: ببینید اگر جوری که موجب وهن نباشد اشکال ندارد ولی اگر حالتی باشد که جنبه وهن داشته باشد مثلا فرض کنید که آن شخص به نحوی هست که کیفیت آن و حالش نمی‌خورد با شأن امام، از آن نظر ایراد دارد.

یک مسئله‌ای که اخیرا پیدا شده است و تعزیه هم در همان قضیه شکل می‌گیرد - چون در واقع این فیلمهایی که درست می‌شود اینها در واقع همان تعزیه است فرق نمی‌کند منتهی تعزیه در مرعی و منظر افراد هست ولی فیلم، عکس آن هست، ولی هر دو یکی است، اگر این فیلمی که دارند نشان می‌دهند، افراد بیایند در جلوی خود انسان بازی کنند این می‌شود همان تعزیه دیگر پس هر دو یکی است و یک مسئله است فقط آن حضور عینی دارد آن شخص متصدی و در فیلم حضور علمی دارد و حضور عینی او در جای دیگر بوده است، فیلم حضور علمی برای افراد است - صحبتی که امسال شده بود نسبت به قضیه‌ای که البته بنده تا به حال اصلا ندیدم یک فیلمی درست کردند اسم آن چیست؟ راجع به حضرت ابوالفضل، مختار است؟ مختارنامه؟ و حضرت ابوالفضل هم در آن بوده است که شنیدم بعضی اعتراض کردند، و بعضی پذیرفتند و بعضی اشکال نکردند. به اعتقاد بنده هیچ اشکال ندارد حضرت ابوالفضل را هم نشان بدهند، حالاتش را نشان

بدهند و مسائل را نشان بدهند و خیلی هم خوب است و بسیار خوب و مناسب است، زیرا فیلم و تعزیه و تئاتر و امثال ذلک از طرق انتقال فرهنگ است، همان طوری که کتابت یکی از طرق انتقال فرهنگ است و صحبت یکی از طرق انتقال مسائل است، همین طور، کیفیت حرکات و سکانات خود شخص، بهترین طریق انتقال یک فرهنگ است لذا امام سجاد علیه السلام می فرماید «کونوا دعاة لنا بغير الستکم» این «بغير الستکم» یعنی با همان رفتارتان با همان کردارتان.

یک شخصی که در کتابخانه بنشیند و کتاب بنویسد مردم او را نمی بینند مردم کتابش را می بینند. حالا شاید این نوشته، فرض کنید که یزید باشد یک نصرانی باشد یک یهودی باشد یک کتابی می نویسد به اسم دیگری، اسم مستعاری، و کتاب را ارائه می دهد و شما خبر ندارید می گوئید عجب مؤلف بزرگواری و چه مؤلف عالمی است که همچنین چیزی نوشته است ولی وقتی که آمد بیرون و شما رفتار و حرکات او را دیدید آن وقت تشخیص می دهید این تا چه حد نسبت به مطالب پایبند است و چقدر این مطالب و ارزشها در دل او نهادینه و ملکه شده است. این را شما در رفتار خارجی می بینید لذا تأثیری که فیلم و تئاتر - که همان تعزیه است - در انتقال فرهنگ دارد بسیار از کتابت و از صحبت بیشتر است، شما ممکن است با یک فیلم یک تحولی ایجاد کنید در اذهان، چرا؟ چون انسان به جزئیات و به امور حسی اقرب است تا به عقلیات و امور علمی، لذا شما می بیند گیرندگی افراد در فیلم خیلی بیشتر است و در خاطرشان می ماند فردا برای هم نقل می کنند: «دیدم فلانی چکار کرد؟ فلانی چه عکس العملی نشان داد؟» حال شخص بیننده عوض می شود و مسئله او تغییر پیدا می کند.

یک وقتی یک شخصی بیان می کرد که من یک فیلمی از یک شخصی را دیدم که عمل عبادی انجام می داد، آن چنان تأثیری در من گذاشت که من دیگر نتوانستم آن عمل عبادی را ترک کنم در حالتی که می دانست این عمل، مستحب است ولی همین که دید این تأثیر در او پیدا شد، کتاب هم خوانده، صحبت هم زیاد شنیده در مورد این مسئله، حالا صحبت در این است که چرا فیلم حضرت ابوالفضل باید اشکال داشته باشد چرا چه اشکال دارد؟

تلمیذ: از جهت این که می گویند صورت را نشان دادند.

استاد: نشان بدهند، مگر صورت نشان دادن اشکال دارد؟ نه! ببینید یک وقتی مسئله چهارده معصوم است، قضیه چهارده معصوم فرق می کند. آن جا مقام عصمت است و غیر از مسئله عصمت، مسئله اقتدائیت و اسوه بودن و اتخاذ واقع از یک شخصیت معصوم است، آن شخصیت باید یک شخصیتی باشد که حرکات او، سکانات او و حرفش هیچ گونه خطا نداشته باشد و بتواند آن واقعیت را بیان کند، یک همچنین شخصی چه کسی می تواند باشد در این عالم؟ هیچ کس! فقط شخصی می تواند ممثلاً یک معصوم باشد که خودش به مرتبه

ولایت رسیده باشد که از او ما تعبیر به ولی خدا می‌کنیم او واقعا اشراف دارد بر همه زوایا.

صحبت در این است که خود صورت امام را نشان دادن مگر چه اشکال دارد؟ حالا می‌گویند این نیست این کسی که دارد یک فیلم را تماشا می‌کند می‌گوید که این امام رضا است؟ نه! خودش می‌داند این امام رضا نیست، یک شخص دیگر است، یک فرد دیگر است، شبیه است. مگر الان فرد را به شکل آن ممثّل‌ها درست نمی‌کنند؟ ولی وقتی که نگاه می‌کند می‌بیند او دارد نقش او را انجام می‌دهد کسی نمی‌گوید که این، آن است هیچ کس! این حرف را نمی‌زند. منتهی از حیث این که نسبت به جهت معصوم باید به نحوی باشد که آن خصوصیت او خصوصیتی باشد که بیشتر غلبه می‌کند در مسئله عصمت، در این جا می‌گویند صورت او را نباید نشان بدهیم.

حالا این‌هایی که به شکل امام رضا درآوردند یا امیرالمؤمنین یا امام حسن را ممثّل شدند و صورت را نشان ندادند، مگر همان شکل و هیئت و قیافه ایراد ندارد؟ اگر صورت نشان دادن ایراد دارد این شکل نشان دادن هم ایراد دارد، چه فرق می‌کند؟ اگر صحبت در این است که عمل و آن فعل خارجی ممکن است منافی با مقام امام باشد که آن عمل خارجی که به صورت نیست بلکه به حرفی است که می‌زند، به کاری است که دارد انجام می‌دهد، قبل از این که سراغ صورت بروید باید اول سراغ این فعلی بروید که دارد انجام می‌دهد این حرفی را که می‌زند. این مسئله است و برای شما این مطلب را تداعی می‌کند.

لذا در مسئله امام علیه السلام می‌توانیم بگوییم که چون فعل امام حجت است و در واقع آن مقام عصمت اقتضا می‌کند که یک احکام و لوازماتی را داشته باشد، نسبت به آن جا خود صورت نشان دادن انسان را می‌برد در خود فضای امام، این جا می‌توانیم بگوییم انسان باید احتیاط کند و درست است چون معصوم است؛ اگر فرض کنید که برای من و امثال من مثل شماها باشد اشکال ندارد، صورت امام هم باشد ما که می‌دانیم این یک فرد هنرپیشه است حالا هنرپیشه یک آدم خیلی خوب هم انتخاب کنند بسیار از نظر تقوی و ظاهر بهتر از دیگران چون شما می‌دانید.

ولی برای عوام چون این عوام خود او را برمی‌دارند و امام علیه السلام را جای او می‌گذارند، لذا تأثیر دارد این جا می‌توانیم بگوییم که مسئله امام با بقیه تفاوت دارد ولی نه به خاطر اشکال دیگر حالا صورت امام باشد، آن حرفی را که می‌زند آیا آن حرف امام است؟ نه! پس آن هم ایراد دارد راه هم که می‌رود مگر امام راه می‌رود؟ آن هم ایراد دارد! یعنی همه ایراد دارد نه فقط صورت. حالا آمدیم سراغ غیر از امام، حضرت ابوالفضل، چه ایراد دارد؟ حضرت ابوالفضل است بسیار خوب. تالی تلو معصوم است، خوب باشد، آن عصمت مخصوص چهارده نفر است به جای حضرت ابوالفضل هم یک شخصی بیاید کاملا آن حرکات را به شرط این که روی میزان باشد، همانی که او هست یا حداقل بسیار نزدیک باشد، بیاید نشان بدهد، آن کرامتها، آن بزرگواری‌ها،

آن جانبازی ها، آن رشادتها، آن حریت ها، آن صفا و محبت و وحدتی که بین او و بین سیدالشهدا برادرش بوده، چه اشکال دارد که یک نفر بیاید از عهده این نقش بر بیاید؟ هیچ اشکال ندارد و ما شرعا دلیل نداریم بر این حرمت بله حالا یک شخصی بیاید در یک حال و هوایی بگوید حرام است و امثال این تعابیر، این حرام روی چه دلیل شرعی است؟ اگر حرام است، تشبیه به فلان آقای عالم هم حرام است، تشبیه است، شما سلمان را هم نمی‌توانید ممثلاً برای او بیاورید، او هم حرام است، کسی که سلمان نمی‌شود! ابوذر هم نمی‌توانید، ابوذر را ممکن است بگویند اشکال ندارد چون به کمال سلمان نبوده، ولی سلمان را چه می‌کنید؟ مقداد را چه می‌کنید؟ عمار و... همه افرادی هستند از اصحاب امیرالمؤمنین یکی از یکی بهتر، دارای چه مقامات و قربی نزد خدا هستند، که می‌تواند الان جای آنها قرار بگیرد؟ حبیب بن مظاهر همین طور، که می‌تواند بیاید ممثلاً باشد؟ و امثال ذالک.

لذا روی این قضیه آنچه که هست فقط این است: باید دقت شود که شخصی که این هنر را انجام می‌دهد خودش کاملاً به مطالب وارد باشد و بعد مسائل را پیش خیرا اول اجرا کند. خبیر! نه هر کسی مثل حاج میرزا حسین نوری که بیاید بگوید که سلمان از ابوالفضل بالاتر است! نخیر! اینها منظور بنده نیست کسانی که امام شناس هستند کسانی که تا حدودی حضرت ابوالفضل شناس هستند! بیایند پیش آنها انجام بدهند، اشتباهاتش را بگیرند، خطاهایش را بگیرند، سپس انجام بدهند هیچ اشکال ندارد، خیلی هم خوب است، بسیار بسیار مستحسن است این هم یکی از راههای انتقال فرهنگ است و باید هم انجام شود و هیچ اشکال ندارد.

تلمیذ: بحثی که هست این است که این افرادی که در واقع این نقش را بازی می‌کنند بعد از این که این سریال تمام می‌شود می‌روند در نقشهای دیگری بازی می‌کنند با چهره های دیگر. مثلاً الان با محاسن است و گریم می‌کنند و یک حالت نورانی به او می‌دهند و مثلاً نقش حضرت یوسف را بازی می‌کند بار اول است که او را آورده اند، در هیچ نقشی بازی نکرده، بعد می‌رود در نقش‌هایی که دون شأن آن فیلم و نقش اول است بازی می‌کند.

استاد: خوب برود آن شخصی که نگاه می‌کند در این فیلم نقش قبل و بعدش را که نمی‌بیند. دارد این را می‌بیند این الان محو در این نقشی است که دارد انجام می‌دهد حالا فردا هر خلافتی می‌خواهد بکند. او خودش می‌داند، او نباید دیگر برود این کار را بکند او وظیفه‌اش است. مردم هم این توقع را دارند که تو که الان آمدی در نقش یک شخصیتی مثل حضرت یوسف، دیگر این اهانت است که تو بخواهی بعداً بروی در نقش یک آدم خلاف، و مسائل دیگر انجام بدهی. بهر حال عیب ندارد و این هم من خیال می‌کنم حتی شنیدم بعضی از اینها گفتند که ما دیگر این کار را نمی‌کنیم این هم هست

تلمیذ: همین هنرپیشه گفته که من دیگر هیچ نقشی را بازی نمی‌کنم.

استاد: اگر گفته دیگر بازی نمی‌کنم بسیار خوب پس معلوم است این به این نکته آگاه است ولی آن شخصی که الان این را دارد نگاه می‌کند به این نگاه نمی‌کند که بعداً می‌رود چکار می‌کند این الان دارد کار این را می‌بیند رفتار این را می‌بیند، حرکات و سکنات این را مشاهده می‌کند به قبل و بعد این چکار دارد؟

تلمیذ: راجع به فیلمهایی که زن‌هایی مثل زلیخا یا قاتله امیرالمومنین را نشان می‌دهند و به هر حال اینها لازمه فیلم و سریالها است، اینها چطور باید جمع شود؟ مردم هم واقعا تأثیر می‌گیرند...

استاد: آنها خودشان می‌توانند چهره را یک قسمی نشان بدهند که مثلاً محو کنند و... به این شکل فعلی من خودم موافق نیستم.

تلمیذ: با جوانها و مردم صحبت که می‌شود مشخص است که مثلاً سریال مختارنامه خیلی تأثیر داشته آن مسائلی که در ایشان بوده، احتیاط‌هایی که می‌کرده، بصیرت کافی که نداشته (نسبت به زهیر یا حبیب) مردم اینها را فهمیده‌اند در حالی که شاید روی منبر هم بگوییم متوجه نشوند، تا بحال مختار یک آدم مقدس صد درصد بوده ولی الان این طور نیست تأثیر گذاشته، ولی لازمه این مطلب آنها (استفاده از زنان هنرپیشه) هم هست این دو را چطور باید جمع کرد؟

استاد: عرض می‌کنم نسبت به رعایت مسائل عفت زن و اینها، بایستی که به یک نحوی، یک شکلی، مثلاً نشان ندهند، یعنی همین قدر که افراد متوجه بشوند کافی است. نسبت به این مسئله به همان کیفیت واضح بخواهد باشد آن مفسده دیگر در این جا است که آن به نظر بنده صحیح نیست. دیدن عکس زن که موجب ریبه شود حرام است. چه در فیلم باشد چه در غیر فیلم باشد، حرام است. این به جای خود، هر چیزی جای خودش را دارد، راجع به حضرت ابوالفضل، زن دیگر در اینجا نیست حالا راجع به حضرت یوسف اینها آمدند نشان دادند، حالا می‌توانند این را مثل شبهی نشان بدهند و خودشان بلد هستند یکی را کم و زیاد کنند، شبه کنند، همه امور دست خودشان است، ولی این که مواردی هست که می‌تواند در این جا با رعایت و حفظ فرهنگ عفت اسلام انجام بدهند، می‌شود. و این که من می‌بینم که خیلی نسبت به این قضیه حساسیت و تعصب دارند هیچ اصل و مبنای صحیح و واقعی ندارد.

اللهم صل على محمد و آل محمد